



ماونيزم در چين
سوم چين
لاب و آتش
جبهه واحد
يون



打倒美帝国主义!
打倒美帝国主义!
反动派

شماره ۵

فهرست

۳	۱ - سامان	بحران مائوتیزم در چین
۲۹	و - ناصر	ارزیابی انقلاب سوم چین
۳۸	الف - رابعه	جنبش کرد
		مصاحبه با نوشیروان امین عضو اتحادیه
۴۰		میهن پرستان کرد *
۴۲		بیانیه انجمن دانشجویان کرد در اروپا (بخش بریتانیا)
		ضد نقد به انتقاد هامون از نظریه لنین در مورد
۴۵	الف - ب	سازماندهی حزب انقلابی طبقه کارگر
۵۴	م - شایق	جبهه واحد
۵۷	کمیته	در باره وحدت جبهه پرولتری
۶۰	کمیته	جبهه واحد ضد امپریالیستی
۶۱	ل - تروتسکی	در باره جبهه واحد
۶۵	۵ - ی	کنفدراسیون: بحران وحدت یا وحدت بحران زا

حساب بانکی

Olivier Pavillon,
Compte Courant no. 774 731.4
Credit Foncier Vaudois,
Place Chauderon 8, Lausanne
SUISSE.

کند وکلا شماره ۵
زمستان ۱۹۷۶

KANDOKAV No. 5
December 1976

آدرس:

KANDOKAV,
3 Salisbury Court,
Salisbury Avenue,
LONDON N3.

CONTENTS

The Crisis of Maoism in China, A.Saman	2
An Assessment of the Third Chinese Revolution, V. Nasser	29
The Kurdish Movement	
Introduction, A. Rabe'eh	38
Interview with Noushirvan Amin, a member of the Patriotic Union of Kurdistan	40
Statement of the Kurdish Student Society in Europe (British Section)	42
A Reply to <i>Fire and Revolution</i> by Hamoun, A.B.	45
The United Front	
Introduction, M. Shayegh	54
Unity of the Proletarian Front, Comintern	57
United Anti-imperialist Front, Comintern	60
On United Front, Leon Trotsky	61
The Confederation: Crisis of Unity or Crisis-ridden Unity, H.Y.	65

ارزیابی انقلاب سوم چین

مقدمه

سر تحول انقلاب چین یکی از بدیعترین و حیرت‌انگیزترین فصول تاریخ انقلابهای سوسیالیستی در عصر امپریالیزم است؛ سرنگونی دولت بورژوازی و آغاز انقلاب سوسیالیستی با تکیه بر جنبش دهقانی، بردن از شوروی، انقلاب فرهنگی و سیاست داخلی و خارجی "ماوراء چپ" و متعاقب آن (بعد از سقوط لنین پنهان) گردش ۱۸۰ درجه برآست و سیاست که از آن روز بعد مداوماً اپورتونیست‌تر و اپورتونیست‌تر شده و تا آنجا پیش‌رفته که امروز فقط چند ماه بعد از مرگ مائو نزدیکترین رفقای او در دوران انقلاب فرهنگی را بی سرو صدا دستگیر میکنند و آنها هم به جرمهایی مانند پیکر بازی کردن و تماشاای فیلمهای سکسی و تفریحی در شب مرگ مائو (!!!) و آنوقت در میان فریادهای کویکننده بلند گویای بوکراسی حاکم بر چین که "این چهار سنگ هار را باید کشت" کلمات شمرده سفیر ژاپن در چین نیز بی‌شروع شنیده میشود که اخراج این چهار گانگستر بی‌شک شرایط ساعدی برای بهبودی روابط اقتصادی چین و ژاپن و آمریکا فراهم می‌آورد.*

ولی آنچه بیشتر باعث تاسف است اینست که این انحطاط و رکود صرفاً به سیاست خارجی، یا اصولاً جنبه سیاسی جمهوری تسوده‌ای چین محدود نمیشود و ترازنامه اقتصادی جمهوری تسوده‌ای چین نیز متأسفانه چندان از ترازنامه آن در زمینه سیاسی درخشان‌تر نیست و دستاوردهای اقتصادی در مقایسه با آنچه رهبران انقلاب از آن انتظار داشتند پس‌ناچیز است. رهبران انقلاب چین و در رأس آن‌ها مائو، چه انتظاراتی از انقلاب داشتند؟ مائو در یکی از سخنرانیهای خود در سال ۱۹۵۹ گفت:

"چهار سال، ۱۹۵۶ - ۱۹۵۳، طول کشید تا از گروههای تعاون متقابل (mutual aid teams) به تعاضی‌های پیشرفته برسیم و این خود چند مرحله داشت. شاید چهار سال یا بیشتر هم طول بکشد تا از مالکیت جمعی تعاضی‌های پیشرفته به مالکیت جمعی کمونیسم برسیم... از آنجا که کمونها بزرگند و از گروههای تولیدی متعددی تشکیل شده‌اند، برای مکانیزه کردن کشاورزی، کشیدن برق، صنعتی کردن کمونها، صنعتی کردن کشور، و ارتقاء آگاهی سوسیالیستی و کمونیستی در تسوده‌ها، ارتقاء فضایل اخلاقی و معنوی آنها، و ارتقاء سطح فرهنگ و تعلیم و تربیت و تکنیک، به مدت زمان بیشتری احتیاج داریم. حساب کرده‌ایم که بعد از چهار سال تولید فولاد میتوانیم به سطح ۵۰ میلیون تن برسیم. سال آینده یک میلیون تن فولاد تولید و به کمونها تحویل خواهیم داد. سال بعد از آن دو میلیون، سال سوم سه میلیون، با این شش میلیون تن وسائل و آلات فولادی کمونها احتمالاً موفق به مکانیزه کردن کشاورزی خواهند شد. و بنا بر این برای صنعتی کردن کمونها چهار، پنج، شش یا هفت سال کافی خواهد بود. مسلم است که این هنوز مرحله اول است. بعد از آن برای تکمیل ساختمان سوسیالیزم به مراحل دوم و سوم خواهیم رسید. که یعنی حدود پانزده، بیست سال، یا بیشتر

Guardian Nov 10, 76

* نگاه کنید به

* البته مقصد ما نفی تاثیر شگرفی که اقتصاد با برنامه بر زندگی گامی ملت چین گذاشت، چه از لحاظ مادی چه معنوی، نیست. مقایسه خیلی سطحی دستاوردهای جمهوری تسوده‌ای چین، در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی و علمی با هر کشور عقب مانده دیگری (مثلاً هند - وستان) برتری بی‌چین و چواری رژیم کارگری دولت چین را بر رژیمهای بورژوازی نشان میدهد. ولی انتقاد بالا دقیقاً در رابطه است با آنچه از انقلاب سوسیالیستی انتظار میرفت (آنچه امکان داشت) و آنچه عملاً بدست آمد.

وقت میگذرد * (نقل از Inprocor, No 21, Oct 76)

اکنون هفده سال از آنروز گذشته است و هنوز حتی مالکیت جمعی کمونها نیز در چین تحقق نیافته چه برسد به صنعتی کردن و مکانیزه کردن*

باید اذعان داشت که کمتر علاقه مندی به امور سیاسی پیدا میشود که بر این عواقب اسفانگیز تأمل نکرده باشد و از خود پرسیده باشد: چه شد که آن انقلاب پاینجا کشیده شد؟

ولی این در واقع فقط نیمی از معما است و قبل از جواب دادن بدان باید به سوال دیگری پاسخ گفت. چطور انقلاب بهروری رسید؟ سوالی که متأسفانه خود جوابش، در آن دوران که باید این سوال مطرح میشد، در میان هلله‌های کودکانه و شعارها و سرودهای میهمنیز و مذهبی بهروران چشم و گوش بسته سیاست دولت چین بکل گم شد چجای

بحث خلاق در مورد آن چندین دگم کلیشه شده، بهمانه را انقلاب ایران در افواه این "انقلابیون" ذمه‌ی افتاد، و کسانی هم که از این گرایشات متأثر نبودند، در عین‌العمل بدان، اصولاً ماهیت سوسیالیستی انقلاب را مورد سوال قرار دادند، و بحث در مورد درسهای آنرا برای انقلابیون اصولاً شوری ندانستند.

چگونه انقلاب سوسیالیستی توانست یا نتواند به صرفاً طبقه دهقان و خریده بورژوازی (لا اقل در طول بخش عمده‌ای از آن) رژیم سرمایه - داری را سرنگون کند و دولت خود را مستقر سازد؟ و چگونه حزبی که همون کمیونین استالینی (در دوران انقلاب دوم چین ۱۹۲۷ - ۱۹۳۵)، بعد از آن در دوران چنگیز دوره سوم ۱۹۳۳ - ۱۹۴۷) با شکستهای هیولانک مواجهش کرده بود، و توده‌های کارگر و دهقان را بخون کشیده بود، توانست بطوریم سیاستهای سازشکارانه کمیونین (سیاست اپورتونیستی جبهه خلقی که اکثریت قریب با اتفاق احزاب کمونیست را وادار به سازش با بورژوازی و خیانت به طبقه کارگر و انقلاب کرد)، سیاست مبارزه طبقاتی و یالاخره سرنگونی بورژوازی را در پیش گیرد و با موفقیت بپایان برساند؟

خواهیم دید که جواب این سوال جواب سوال اول را نیز در خود دارد.*

دیالکتیک انقلاب

بهروری انقلاب سوسیالیستی در چین بعد از انقلاب اکثریت، مهمترین واقعه قرن ماست. اگر انقلاب اکثریت‌گشاینده دوران انقلاب سوسیالیست جهانی بود، انقلاب چین، به نوبه خود، با شکست انزوی انقلاب شوروی توازن قوا را در سطح جهانی بطور قاطعی تغییر دانه مرکز ثقل انقلاب سوسیالیستی جهانی را به مدت چند دهه به کشورهای مستعمره و شبه مستعمره منتقل کرد، و استراتژی تجاوز کارانه ضد انقلابی امپریالیزم آمریکا را بر طبقه انقلابات مستعمراتی (کره، هند و چین) باعث گشت (مهمترین عامل بهروری انقلاب در این دو مکان بود.)

این آخرین جنبه، که شاید مهمترین نتیجه انقلاب چین باشد مربوط میشود به نوآوری حزب کمونیست چین در مورد روشنگر کردن پیش‌مار - کمیونیزم از صف بندی طبقاتی در انقلاب و دینامیک ملموس انقلاب مداوم در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره. چون یک، از عوامل عمده برخاست پهلوانه انقلاب‌های مستعمراتی، تحت رهبری احزاب کمونیست، بدان دلیل بود که انقلاب چین نیروهای بالقوه، ولی تا بحال شناخته نشده انقلابی را که این کشورها در خود دارند نشان داد و در صل بکلی گرفت. در واقع بارزترین ویژگی انقلاب چین (و بعد از آن اکثر انقلابها مستعمراتی) شرکت فعال و مستقل و تعیین کننده حاضر فر پرولتری (اکثراً دهقانان، مخصوصاً دهقانان فقیر) تحت رهبری حزب کمونیست و برنامه کارگری، در فرآیند انقلاب تا استقرار دولت کارگری (و حتی بعد از آن) بود. مسئله ای که امکان آن نه تنها قبل از انقلاب چین مورد

* البته واضح است مقصد ما از علاقه بدان با هر سیاسی بت پرستان خشک مغز آن توده متحجر بی‌انفعال که چیزی بجز تافاله متعفن آخرین استحاله‌های استالینیزم نیست (مانند دور و بری‌های روزی‌نامه - هائو چون آدرخش و توخان) نیست.*

بحث واقع‌شده بود بلکه حتی بعد از انقلاب هم برخی، بعثت‌ما-
هیت طبقاتی نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب، ماهیت سوسیالیستی
انقلاب را مورد سوال قرار دادند (بگذریم که این مفهوم از درک نا-
صحیحی از انقلاب سوسیالیستی ناشی می‌شود و میتوان آنرا بر وسیه هم
تعمیم داد.)*

تئوری مارکسیزم که بر اساس تجزیهات انقلابی در اروپا فرموله گشته
و بر اساس تجارب انقلاب روسیه انکشاف یافته بود، انقلاب سوسیالیستی
لیستی را نتیجه مستقیم حاد شدن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر میدانست.
یعنی طبقه کارگر را تنها طبقه ای میدانست که، بعثت موقعیت خاصش
در تولید اجتماعی، حاضر بقبول تبلیغات کمونیستی و مبارزه رادیکال بر
طبقه سرمایه داری (یعنی تنها مبارزه ای که در دوران ما راه حل اس-
اس برای مسائل اجتماعی ما ارائه میدهد) است و بنا بر این شرکت
فعال و تعیین کننده طبقه کارگر جزو لاینفک انقلاب سوسیالیستی محسوب
میشود. اگرچه بخودی خود برای آن کافی نبود. کافی بودن شرایط
برای انقلاب سوسیالیستی (یعنی فراهم آمدن شرایط پیشا انقلابی) از
نقطه نظر مارکسیزم زمانی رسیده بود که بخش عده ای از خرده بورژوازی
حاضر به پشتیبانی از پرولتاریا در مقابل بورژوازی باشد و ولی این نقش
صرفاً پشتیبانی هدفها برنامه و مبارزات طبقه کارگر و دنباله

روی از آن را داشت نه خصلت ایفای یک نقش مستقل (یا هدف و پر-
نامه مخصوص بخود) در بهر روزی رساندن انقلاب و تغییر دادن روابط
تولیدی. باین دلیل بود که کمونیستها میباید اصولاً مبارزات خود را
بر اساس مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، و کارکردن در میان این طبقه
قرار میدادند (و این بیشتر از همه جا در نوشته های لنین واضح
است). بنا بر این مبارزه کمونیستها کوشش برای متشکل کردن انقلابی
طبقه کارگر و تبلیغ برای جلب پشتیبانی طبقات دیگر بود. آنچه این
نظریه را تأیید میکرد، و پایه ای هم برای آن بود، این واقعیت
بود که انقلابهای مستقل دهقانی (یعنی نه آن انقلابهاییکه در پشتیبانی
از پرژوازی در مقابل فئودالیزم یا طبقه کارگر در مقابل بورژوازی انجام
شده بودند) که تا آن زمان صورت گرفته بود، حتی اگر منجر به
تحولات سیاسی، مانند تغییر سلطنت و غیره گشته بودند، هیچکدام
ناپایسته بودند تغییری در شیوه تولیدی موجود در جامعه داده و
باید توسط انقلابی اجتماعی را تحقق دهند. بهترین نمونه آن قیامهای
پرگاجف در روسیه یا قیامهای متعدد دهقانی در خود چین بود.

غلت طبقاتی این مسئله هم چنین بود که توده دهقان یک طبقه
همگون نیست و خرده بورژوازی روستا اگرچه ستمدیده و حاضر به مبارزه
است ولی مبارزه اش برای حفظ و بسط مالکیت خودش است و در مقابل
خطر تهدید به این مالکیت با دهقانان بزرگ در مقابل دهقانان فقیر
متحد میشود. مگر آنکه نیروی متشکل پرولتاریا، یا بورژوازی (در دو-
ران انقلابهای کلاسیک پرژوا در ترکیه) در شهر تقسیم عادلانه زمینها
و حفظ مالکیت او را تضمین کند. و پایتزیب، مثلاً در روسیه جنبش
واقعاً انقلابی دهقانی، یعنی حرکت دهقانان فقیر بسط ساختن
شورها و ارگانهای مستقل خودشان، از سال ۱۹۱۸ یعنی عملاً بعد
از افتادن نهائی قدرت بدست پرولتاریا انجام شد.

ولی پرژوازی بارز انقلاب چین (که پایه مادی استراتژی انقلاب ماژو
بود) دقیقاً این بود که طبقه دهقان، و بخش عده ای از خرده بور-
ژوازی شهری و روشنفکران مستقل از طبقه کارگر، تحت رهبری حزب
کمونیست متشکل شدند و انقلاب را شروع کردند. و اگر چه شروع کار
شیوه دار حزب کمونیست در طبقه کارگر از سال ۱۹۴۷ بعد در گرفتن
قدرت نقش اساسی داشت* ولی استقرار حکومت انقلابی عملاً پس از
دخالت جنبش مستقل کارگری و حتی در تضاد با آن صورت گرفت.*

توضیح این پدیده برای درک صحیحی از انقلاب سوم چین و گرفتن
درسهای آن لازم است. انجام ندادن چنین کاری یا به نفع ماهیت
و منزلت انقلاب و رهبری آن منجر میشود یا از طرف دیگر به هزنان گوش
مبتذل ماژوسیستها، که توده دهقان و حتی "خلق" را با طبقه کارگر
در یک سطح قرار میدهند و وظیفه کمونیستها را اصولاً کار در میان
دهقانان میدانند.

ولی باید توجه داشت که بسمج شدن توده های عظیم دهقانان
تحت رهبری حزب کمونیست در تمام طول فرآشد، انقلاب تنها پرژوازی انقلاب
چین نبود و پرژوازی دیگر آن بسمج شدن تعداد عظیمی از روشنفکران و
چوانان و بطور کلی اقلیت خرده بورژوا در داخل حزب و تحت رهبری
آن بود. کار در میان جوانان رادیکال، بعد از کار در میان دهقانان

نان مهمتر جنبه فعالیت کمونیستها بود (مخصوصاً در دوران جنگ
غدا ژاپنی و غلبان شدید مبارزات ملی در چین). مثلاً در سال
۱۹۴۶، بنا به منابع حزب کمونیست بیش از ۵۰۰/۰۰۰ نفر دانشجو
در بیش از ۶۰ شهر چین با شعارهای ضد رژیم ضد امپریالیستی تحت
لوی "غذا، صلح، آزادی" بسیج شده بودند. مدارکی هست
که نشان میدهد که در برخی شعبات روشنفکران حدود ۳/۴ اعضا حزب
را تشکیل میدادند. این پدیده هم یکی از پرژوازیهای بود که در
انقلابهای سابق دیده شده بود. مثلاً در روسیه اکثر روشنفکران بودند
دهقانان تا اواخر فرآشد در دست گرفتن قدرت در احزاب مشهور
و سوسیال زولوسیور متشکل بودند و حتی بعد از انقلاب هم مسئله
استفاده از روشنفکران و تخصصین فنی یکی از مسائل پیچیده و
غامضی بود که حزب بلشویک با آن روبرو بود.

طل این پدیده (که همانطور که گفتیم شناخت آنها دره های
جدیدی را بر روی انقلابیون کشورهای استعمار زده گشود) امروزه روز-
شن است و از فرم پرژه انکشاف اقتصادی این کشورها، که در اثر نفوذ
مستقیم امپریالیزم، بصورت ناقص الخلقه و ناهنجاری صورت میگردد نتیجه
میشود. این انکشاف ساله مل، یعنی ساله برانداختن نفوذ امپری-
الیزم برای نوسازی و سالم کردن اقتصاد کشور را تشدید و در بعضی حا-
لات (مثلاً هنگام حمله ژاپن به چین) شدیداً حاد میکند.

بعضی جنبه های این انکشاف ناقص الخلقه و ناهنجار را در اینجا
ذکر میکنیم. رشد سرمایه داری و صنعت و نفوذ تدبیری آن در روستا
از یک طرف ساختارهای تولیدی کشاورزی سابق را کم کم متلاشی میکند از طرف
دیگر بعثت رشد ماکافی و ناهنجاری سرمایه داری نمیتواند شیوه تولیدی جدیدی
جایگزین آن کند. دهقانانی که از زمین کننده میشوند بعثت رشد نا-
کافی صنعت نمیتوانند در کارخانه ها شروع به کار کنند. و به خیل بیما-
ران شهری و روستایی میپیوندند. آنهائی که زمین دارند (زمینهای

* کار جدی حزب کمونیست در میان طبقه کارگر از سال ۱۹۴۷ شروع
شد ولی در اوائل سال ۱۹۴۹ بود که حزب کمونیست از حرکت مرکز
نقل فعالیتها از ده به شهر صحبت کرد.

* مثلاً انحلال شوراها کارگری در شانگهای باین بهانه که وجود
ارتش انقلابی دیگر وجود شوراها را غیر ضروری میسازد.

* یا مثلاً در مقاله "ماتو" اوضاع و وظایف پس از سقوط شانگهای و
تایوان "بخوانیم".

"در ماههای اخیر توده های جناح چپ خرده بورژوازی بتعداد
روزافزین تیر نفوذ حزب ما متحد شده اند."

* البته این ساله برای حزب کمونیست چین هم بعد از در دست
گرفتن قدرت (و حتی در مراحل قبل از آن) مطرح شد ولی نه بصورت
رت ساله جلب آنها بلکه بصورت ساله تصفیه آنها از حزب و در
جنبشهای تصفیه ای

rectification movements

کوچک)، بعلمت همین تغییرات ناهنجار، از شرایط مناسب برای بهره برداری از زمینهایشان برخوردار نیستند. زمینشان بیشتر باری بردو- ششان است تا وسیله امرار معاش. همین عوامل کم کم باعث ریزش و رفتن کشاورزی و بحران درونی آن میشود و تولید در مقایسه با رشد جمعیت بیشتر و بیشتر ناپسند میگردد. در شهرها، همان دلایل مشخص و دانشگاهیان (بعد از خاتمه تحصیل) و غیره اغلب قادر به یافتن کار مناسب تولیدی نمیشوند و یا ناچارند به خیل بیکاران بپیوندند و بسا در بخش خدمات، به خیل انگلهای اجتماعی و باینترتیب بحسبان دائمی اقتصادی- اجتماعی بر سر سرکشور جنگ میاندازند. آتهائی که در اثر کنده شدن از زمین از روستا به شهر مهاجرت میکنند به تعداد روزه ازدیادی در حواشی شهرهای بزرگ متمرکز میشوند. اینها زندگیشان واقعاً بخیر نبر است و اغلب با " ابتکارات شخص " فرود شده دوره گرد، نوزکی، دزدی، خمشاء و غیره امرار معاش میکنند و باینترتیب ذخیره قابل انفجاری را در درون بحرانی بوجود میآورند. پاراگراف زیر تصویری از شرایطی که این رشد ناقص الخلقه در کشور چین ایجاد کرده بود بدست میدهد. البته این تصویر مربوط بسال ۱۹۶۸، یعنی دورانی که جنگ و تروم این مسائل را خیلی تشدید کرده بود میشود ولی با وجود این نمونه گهایی است از اثرات نفوذ امپریالیزم در جامعه چین.

" تروم به فلج شدن کامل صنعت و تجارت (business) انجام میدهد. خبرنگار Neu zurcher zeitung در ۱۷ اکتبر ۱۹۶۸ نوشت، به علت کمبود مواد اولیه دهقانان تا وقتی مطمئن نشوند که میتوانند با احتیاج غذا ایشان را با قیمتهای رسمی تهیه کنند محصولات خود را نفروشند. ترس از تروم به خارج کردن مقدار عظیمی سرمایه از صنعت انجام میدهد. این سرمایه ها به خشکهای طلا و دلار تبدیل شده بستم هنگکنگ و ایالات متحد آمریکا لاتین جاری شدند. مسائل کارخانه ها از کار افتادند. ماشین آلات دیگر تعمیر نمیشدند. سرمایه گذاری جدید دیگر انجام نمیشد. تروم از ذخیره ای از هم که در کشور دست نخورده مانده بود بلعید تولید ذغال به نصف دوران قبل از جنگ رسید. تولیدات نساجی هم همینطور. در سراسر منچوری تولیدات صنعتی در سال ۱۹۶۸ ده درصد سطح معمول آن بود. ... محموله های عظیم غذا و کتان در روستاهای منچوری جمع شده بودند در حالیکه در شهرها قحطی حکم فرما بود. و بهمان ترتیب تپه های عظیم ذغال در معادن مرکزی متمرکز شده بودند در حالیکه دهقانان از سرمای شدید زمستان رنج میبردند. هر همان هنگام خراج نظامی نیروی انسانی و محصولات کشاورزی، که خون نواحی عظیمی را میمکید باجرا گذاشته شد و بسط پیدا کرد. ... گفته شده است که در سال ۱۹۶۶ در ایالت هپئی (Hopei) هیچکس یک مو واحد اندازه گیری مساحت حدود ۱۵٪ آکر - ۴۳۰۰۰ هکتارهای مرغ- و زمین را بعنوان هدیه نمیدیرفت چون مالیات مخصوص آن از درآمدش خیلی بیشتر بود. بلدن (Biden) به موری اشاره میکند که مالیات زمین از تولید سالانه آن میزان ۱۰٪ بیشتر بود. ... یطور ملموس این شرایط بدان معنی بود که دهقانان نه تنها زمین بخوراک و حتی لباسشان را از دست میدادند، بلکه مجبور بودند زن و بچه خود را هم بصورت تروم و نوکر به مالوران جمع روری مالیات یا خراج جنگی بدهند. " (Ernest Germain, " The third chine revolution " The Fourth International, Sept- Oct, 1960)

واضح است که چنین شرایط نابسامان اقتصادی ناچاراً با خفقان شدید سیاسی، سلب هرگونه آزادی مبارزه سیاسی همراه است. چنین شرایطی باعث رادیکالیته شدن افکار وسیعی از کارگران، بیگانه ران لیبونیا و خرده بورژوازی شهر و روستا میشود. البته این را - دیکالیته سوبن بخودی خود (اگر از درجه شدت آن صرف نظر کنیم) محدود به کشورهای استعمار زده نیست و در شرایط بحرانی کشورها دیگر هم وجود دارد ولی در آن کشورها بورژوازی (یا احزاب " سو- سالیستی " و " کارگری " رفیعیست دنباله روی بورژوازی) این رادیکالیته

* این رادیکالیته سوبن گاه چنان حاد میشود که در برخی موارد (در آلمانی لاتین) دیده شده که حتی افساری از کارمندان و بوروکراسی دولت (که سنتاً رجحانی ترین بخش خرده بورژوازی هستند) در بسیج شدنیهای اتحادیه ای نقش مهمی بازی کرده اند.

لیزاسیون را در مبارزات رفیعیستی خود کانالیزه میکنند. چون واضح است از آنجا که مبارزات خرده بورژوازی (چه شهری چه روستایی) برای از بین بردن مالکیت خصوصی نموده بلکه برای دفاع از مالکیت کوچک خودشان و حفظ آسنت مبارزات آن خیلی زودتر در کانالهای رفیعیستی کانالیزه میشود تا در کانالهای رادیکالیته انقلابی. ولی وجه مشخصه دیگر کشورهای استعمار زده (که از خود مشخصات بسا نتیجه میشود) ورشکستگی کامل سیاسی و اقتصادی بورژوازی (در اصلاح و ترقی اقتصاد کثیر و برداشتن موانع سر راه رشد اقتصادی)، هرگونه پایه مادی برای مبارزات رفیعیستی را از بین میبرد. (گروه - ها و احزاب رفیعیست یا اصلاً رشدی نمیکند یا تبدیل به نوکران حلقه بگوش بورژوازی میگردند.) تنها راهی که برای این توده ها باقی میماند اینست که از همان اول پشت سر طبقه کارگر و برنامه او بسیج شوند و این ساله احزاب کمونیست واقعاً کارگری را قادر میکند بر بسیج آنها. حول مبارزه برای برخی تقاضاهای رادیکالیته (نه صرفاً پشتیبانی از) برنامه انقلابی طبقه کارگر تکیه کنند. این پتانسیلی بود که مائو بتدریج دریافت و بکار گرفت. چگونگی بسج این توده ها تا سرحد گرفتن قدرت پوژنی استراتژی نظامی - انقلابی او و نوآوری در زمینه دانش مارکسیزم بود.

آنچه زبیه را برای پیاده کردن این استراتژی مساعد ساخت حمله ژاپن به خاک چین بود که تمام گرایشهای بالا، در رابطه با حادثه ساله کوتاه کردن دست امپریالیزم، را شدیداً احاد کرده ساله حضور نیروهای بیگانه را هم بر آن افزود و باعث غلبان آشکار احساسات ملی مردم

* یک ساله دیگر را هم نباید در اینجا ناگفته گذارد و آن اینکه بر - خلاف طبقه کارگر، که بعلمت موقعیتش در تولید خود بخود بصورت یک ارتش صنعتی متشکل است و بعلمت همگوش طبقاتی و کارجمعی (بر خلاف دهقانان که کارشان فردی و محدود به زمین خودشان است) از آگاهی طبقاتی بهره مند است، و باز بعلمت موقعیتش در تولید مبارزه طبقاتش مداوم و تکامل پیدا کننده است، و باینترتیب مبارزات خود بخود پیش از درون خود تشکیلاتی برای مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی را بوجود میاورد. طبقه دهقان و خرده بورژوازی، بعللی که توضیح دادیم - رای چنین خلصتی نیست (یعنی تشکیلات و سازمانهای لازم برای مبارزه طول مدت از درون خود مبارزه طبقاتی آنها بپوشانند) و این خود دلیل محکمی است بر صحت آن بحث قبلی که بنا بر آن مبارزه خرده بورژوازی باید در پشتیبانی از طبقه کارگر (یا بورژوازی) باشد و خلصت مستقل ندارد. و این واقعیت برخی ماکسیستها را، بعد از مشاهده تخریب انقلاب چین برآنداشت که این تئوری را بپوزاند که در آنجا در واقع حزب کمونیست خود را بجای طبقه کارگر گذاشت. این تئوری که به تئوری جایگزینی (Substitution Theory) معروف است برای اولین بار توسط ایترک دیچر مطرح شد. و البته از آنجا که این ماکسیستها بحث خود را از این بیشتر بسط نداده اند بحثشان یک بحث بی محتوا باقی میماند. ساله در ایست که دقیقاً چنین؟ جواب ایست که با سازمان دادن یک ارتش (ارتش سرخ) و با در نظر گرفتن این ساله میتوان تئوری بالا را کامل کرد و گفت که در چنین ارتش سرخ و مبارزات منظم آن جای طبقه کارگر را " بپرورد " ولی چه بپرورد؟ مبارزات ارتش سرخ محوری بوجود آورد که حول آن مبارزات دهقانان متشکل میشد، و از این لحاظ یکی از نقشهای طبقه کارگر را ایفا کرد. ولی نقش طبقه کارگر را در تولید، که در خود انگیزش و دموکراتیک بودن تشکیلات و سازمانهای مبارزه اش نقش اساسی دارد را ارتش سرخ فاقد بود.

واضح است که ارتش سرخ بطور خود بخودی از درون مبارزات طبقاتی دهقانان بوجود نیامد و نمیتوانستیم بپایند (اگر میتوانست این تئوری پایه ای نداشته بلکه کمونیستها آنرا سازمان دادند) و باز هم واضح است که کمبهای مادی و نظامی ضروری در سازمان دادن آن خیلی مهم بود. باین دلیل مبارزه انقلابی در چین (دقیقاً بعلمت اینکه حزب کمونیست نقش طبقه کارگر را فراموش کرده بود) تا حد زیادی برای تداوم خود متکی بر شهری بود. (یاد آوری کنم که درک صحیح از استالینیزم فقط در پرتو درک صحیحی از این اتفاق امکان دارد) این اتفاق در فریم انکشاف مبارزه انقلابی نقش عمده ای بازی کرد. باین مطلب بعداً برمیگردیم.

چین (خصوصاً جوانان و روشنفکران) و بوجود آمدن قیامهای پی در پی تو- ده ها (مخصوصاً جوانان) برای مقاومت در مقابل ژاپنها، که هدف مستعمره کردن چین را داشتند شد و کمونیستها هم فوراً شروع به استفاده از این ساله و تشکیل کردن این مبارزات بر طیفه ژاپن شدند و رسماً اعلام کردند که از جلا سازمان جوانان کمونیست (The Communist Youth League) چنان تجدید سازمان خود هدایا فت که بتوانند تمام مبارزات ضد ژاپن را (مقصود از "تمام" البته یعنی بدین در نظر گرفتن معیار- های طبقاتی و ایده لئونیست) در بر بگیرد *

ولی بر عکس، کمونیست، تحت رهبری چیان کای چک، که نتیجه مترکز کردن نیروهایش بسمت مقاومت علیه ژاپن را رشد نیروهای کمونیست، و در نتیجه برای خودش خطرناک میدید، با شعار اول صلح داخلی (بخوانید نباید کردن کمونیستها) و بعد مقاومت، عملاً از رهبری یک مقاومت واقعی در مقابل ژاپن سر باز زد و حملات خود را مانند سابق بر روی کمونیستها مترکز کرد. با اینکار کمونیست نه تنها با کمونیستها، بلکه با توده عظیم مردم که میخواهند در مقابل ژاپن مقاومت کنند، هم در تضاد آمد و در مرحله ای، بنا بر منطق درونی موعضش، علاوه بر کمونیستها، ناچاراً شروع به سرکوب تمام مبارزات میهن پرستانه، تحت شعار "مبارزه با ناسیونالیسم افراطی" هم کرد. این عمل باعث پدید آمدن تنشها و تضاد عینی بین کمونیست و توده های زحمتکش (طریق غیر کمونیست بودن اکثریت آنها) شد بلکه باعث پیدایش تضاد مادی در داخل خود کمونیست هم گشت و نتیجه چنین شرایطی روشن است. رشد سریع حزب کمونیست و از اظهار افتادن سریع کمونیست و مائو بدینست چگونه از حاد شدن این تضاد برفع خود بهره برداری کند. ارقام زیر نمایشگر رشد حیرت انگیز حزب در این دوران است *

۱۹۴۰	۱۹۳۸	۱۹۳۷	۱۹۳۶
۸۰۰/۰۰۰	۲۰۰/۰۰۰	۴۰/۰۰۰	۲۰/۰۰۰

ولی غلیان این جنبش ناسیونالیستی، که پایه مادی استراتژی مائو را تشکیل میداد، دقیقاً قویک اشیل آن نیز بود. چون همانطور که گفتیم با آنکه در شرایط خاص کشورهای استعمار زده امکان استفاده از نیروهای بسیار وسیعتری از طبقه کارگر در شروع و پیشبرد انقلاب وجود دارد ولی اقتدار خود بورژوازی که ناچاراً تحت هر موعض حزب کمونیست متشکل میشد، هنوز با هدف دفاع از مالکیتشان است که مبارزه میکنند، نه برای سلب مالکیت خصوصی و تشکیل مبارزاتی آنها برای دفاع و استفاده هر چه بهتر از این مالکیت بوجود میاید. نه برای سلب آن و در نتیجه نفوذ آنها در حزب باعث تشدید دوگرایش یعنی محافظه کاری در سیاست اقتصادی (مقصود سیاستهای مربوط به تغییر روابط تولیدی مانند اصلاحات ارضی، اشتراکی کردن، ملی کردن است) و بورکراسی حزبی میشود. یعنی منافع خود بورژوازی الزاماً منطبق با رشد هر چه بیشتر صنعت و فرهنگ ملی نیست بلکه فقط تا آنجائی با آن منطبق است که منافع فردی خودش (در این مورد مالکیت کوچک خودش) و رشد آن مربوط میشود. همینطور برای بورکراسی، فقط طبقه کارگر است که منافع خودش را در جلو بودن کل اجتماع از لحاظ صنعتی و فزونی هتلی میبیند و چون منافع فردی ندارد (انترناسیونالیسم او هم از همینجا ناشی میشود، چون این منافع اجتماعی، در عصر امپریالیسم، در سطح ملی تحقق پذیر نیستند و این دوگرایش البته یک ریشه دارند چون بورکراسی خود در اثر پیدایش گرایشهای در جهت معتدل کردن سیاست اقتصادی حزب (اشتراکی کردن هر چه وسیعتر و حتی اصلاحات ارضی) تشدید میشود.

و شک نیست که ریشه سیاستهای محافظه کارانه و سیاست خارجی ناسیونالیستی، ضد انترناسیونالیستی، و ارتجاعی فعلی جمهوری توده ای چین در رشد و تبلور یک بورکراسی قدرتمند حزبی، که برای رشد دادن اقتصادی خود و محکم کردن جای پایش در صحنه سیاست جهانی، ناچاراً به توسل به و تکیه بر امپریالیسم است، نهفته است. این بورکراسی در چین، برخلاف شوروی، از همان ابتدای انقلاب و حتی قبل از دست گرفتن قدرت تبلور یافته بود. یعنی آگسرد شوروی صدمات نظامی، دولتی، و اقتصادی ابتدا در دست شوروی- های دیمکراتیک بود و با احتیاط شوراهای در انحصار بورکراسی حزبی در آمد، این شیوه بورکراتیک در چین از همان اول اعمال میشد. لئو

مبارزه با این بورکراسی، بعد ما، باعث برآورد جنبشهای "اصلاحی" ضد بورکراتیک متعدد و جنبش بگذار صد گل بشکند و غیره برای تضعیف نفوذ بورکراسی حزبی و تصفیه خرد بورژوازی و روشنفکران شد ولی جهت خط مشی سیاست حزب از همان ابتدا بورکراسی را در حزب چنان ریشه دار کرده بود که ریشه کن کردن آن خود احتیاج به یک انقلاب سیاسی تمام عیار از طرف خود توده های کارگران و دهقانان فقیر داشت و با توده های بورکراتیک که مائو میخواست بورکراسی را از بین ببرد نمیشد با آن مبارزه کرد *

ولی اشتباه است اگر تصور شود که رشد بورکراسی در فاشیست انقلاب چین برآید احتیاج نا پذیر ترکیب طبقاتی نیروهای شرکت کننده در انقلاب بود. چون غلیان جنبش انقلابی خود قویترین عاملی است که با تکیه بر آن میتوان با بورکراسی مبارزه کرد. این ترکیب طبقاتی فقط زمینه مساعدی برای رشد بورکراسی را فراهم میآورد. سرول درجه یک رشد چنان بورکراسی ای سیاست و تئوریهای حزب کمونیست بود *

یعنی حزب کمونیست چین هیچوقت آن روش لنینی مبارزه با اقتدار مرفه روستائی (و شهری)، یعنی متشکل کردن جداگانه و مستقل دهقانان بن زمین فقیر و کارگران (را بکار نسیست) و پایترب در تشکیلات نظامی و حزبی او خرده بورژوازی (و حتی اقتدار مرفه آن) در پیش بدوش اقتدار فقیر و بن زمین متشکل بودند. این تسلیم به خرده بورژوازی و حتی بورژوازی آگاه تا آنجا پیش میرفت که عضو گیری و سازماندهی حزب در برخی نواحی صرفاً بر اساس معیارهای ناسیونالیستی (و نه طبقاتی) صورت میگرفت، یعنی حزب عوض مبارزه با ناسیونالیسم با آن دامن میزد و تسلیم آن میشد.

ولی واضح است عاملی که بیش از همه باعث تحکیم بورکراسی میشد او بر عکس بورکراسی خود آنرا تشدید میکند (وجود مزایا و تسهیلات نسبی در سازمان است).

ولی شکل مستقل طبقه کارگر و دهقانان فقیر با تئوری انقلاب، دیمکراتیک نبود مائو، که حکومت انقلابی را حاصل ائتلاف چهار طبقه میدانست، که احتمالاً کمونیست هم در آن شرکت داشت، در تضاد بود. چون چگونه میتوان تصور کرد که بورژوازی در حکومت بتواند با تشکیلات مستقل دهقانان فقیر و کارگران (شورها)، که در واقع نطفه های دولت پرولتری هستند، همزیستی کند.

فقط در مراحل آخر انقلاب (از ۱۹۴۶ به بعد)، وقتی که مائو از عدم امکان ائتلاف سیاسی با کمونیستک مطمن شده بود، حرکت بسمت سازمان دادن مستقل دهقانان فقیر و کارگران شروع شد و پایتربیت مئلا ششمین کنگره اتحادیه ملی کارگران در اوت ۱۹۴۸، تقریباً ۲۰ سال بعد از پنجمین کنگره آن (!!) تشکیل شد و بالاخره در سال ۱۹۴۹ بود که کمونیستها از تغییر مرکز ثقل کار از ده به شهر صحبت کردند.

جالب است که در طی این پروسه جمهوری دیمکراتیک خلق هم

* شاید این حرف در مرحله اول با تئوری مارکسیزم که عامل ذهنی (یعنی رهبری) را زائیده عامل عینی یعنی تیربنای طبقاتی و ماهیت عینی انقلاب) میداند متناقض بنظر رسد چون علاوه بر عینی ذاتی تابع رهبری ذهنی ساخته است و ولی این تناقض فقط ظاهری است و از محدود کردن جنبش انقلابی به مرزهای ملی چین و در نظر گرفتن ماهیت جهانی جنبش انقلابی کمونیستی ناشی میشود. بنابراین این حزب کمونیست چین خود زائیده تیربنای عینی جنبش یعنی جهانی آن (که مهمترین و تعیین کننده ترین بخش آن انقلاب روسیه بود) بود و بنا تکیه بر آن خود (مانند احزاب کمونیست بسیاری کشورهای دیگر) بر فراشد. عینی مبارزه در کشور خود تأثیر میگذارد. بورکراتیزه شدن دولت شوروی معادل بود با بورکراتیزه شدن جنبشهای توده ای تحت سلطه احزاب کمونیست (که در بسیاری موارد این جنبشها را بشکست و فاجعه کشید). اصولاً درک صحیحی از استالینیزم فقط با داشتن درک صحیحی از این تأثیر متقابل امکان دارد.

** مائو در واقع ضد آن روش بالا را استفاده کرده و تحت این شعار که با عده شدن تضاد با ژاپن تضادهای درونی چین فرعی شده است از موجود آوردن این تشکیلات مستقل جلوگیری کرد.

دستخوش تغییراتی شد (و تعجب بود اگر نباشد) مثلاً در مقاله در باره دیکتاتوری دیموکراتیک خلق، در ژوئن سال ۱۹۴۹ ما توانا چنین توصیف میکند:

"دیکتاتوری دیموکراتیک خلق، بر اساس اتحاد طبقه کارگر، طبقه دهقان و خرده بورژوازی شهری، و بطور عمده بر اتحاد کارگران و دهقانان مبتنی است... گذار از دیکراسی نهن به سوسیالیسم بطور عمده با اتحاد آنها وابستگی دارد." (منتخابات ج ۴ ص ۶۱۱) در مقاله در باره دیکراسی نهن (ژانویه ۱۹۴۰) ما تودریاره همین جمهوری چین مینویسد:

"دولت دیکراسی نهن... که در آن دیکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی کارگر دهقان خرده بورژوازی و بورژوازی سلسی اصال میشود"

یا در جای دیگر همان مقاله

"جمهوری دیکراسی نهن... فقط میتواند جمهوری دیکراسی ای باشد که در آن دیکتاتوری مشترک تمام حاضر ضد امپریالیستی و ضد فئودالی برهبری پرولتاریا اصال میشود، یعنی جمهوری دیکراسی نهن، جمهوری سه اصل نهن واقعا انقلابی خلق... (در باره دیکراسی نهن انتخابات ج ۲)

میبینیم که از مبتنی بودن دولت بر اتحاد کارگران و دهقانان، که بر اساس آن گذار به سوسیالیسم صورت میگیرد، حرفی بیان نیامده است (سه اصل خلق دکتر سون یات سن شامل پشتیبانی از [؟] کارگران و دهقانان است)

ولی این تغییرات مراحل آخر انقلاب هم با آنکه در ساله در دست گرفتن قدرت موثر بودند (بدون تکیه بر پشتیبانی فعال نیروهای مستقل کارگران در شهرها و دهقانان فقیر در روستا مستقر کردن حکومت حزب غیر مبنی بود) ولی از آنجا که زیر نظارت و نفوذ مستقیم حزب کمونیست

و ارتش انقلابی ای، که اگرچه انقلابی است ولی نقش مستقل خود را در تولید کاملاً از دست داده یعنی از توده مردم جدا شده است (در مقابل توده بی اسلحه قرار دارد، و این مخالف تزلزلین مسلح کردن خود کارگران و دهقانان فقیر برای از بین بردن ارتش جدا از توده ها - ست ۰) نه بر اساس تشویق حرکات خود انگیخته طبقه کارگر*، و

تاثری در از بین بردن یا تضعیف بورکراسی نداشتند.

در واقع با آنکه تحول ماهییم انقلابی ما تود انقلاب دیموکراتیک به انقلاب لاینقطع (که بنا بر آن انقلاب دیموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فرار میروید، و در واقع بیان ناقص از تئوری انقلاب مداوم است) و مطرح

کردن چشم انداز سوسیالیستی انقلاب (و بنا بر آن تکیه بر سازمان دادن مستقل کارگران و دهقانان فقیر در مراحل آخر انقلاب) حرکتی مثبت و در جهت صحیح بود، ولی با ظهوری که اواز انقلاب سوسیالیستی داشت حرکت نیمه کاره باقی ماند. یعنی ما تود تئوری سوسیالیسم در یک کشور استالین - بوخارین را پذیرفته بود. بنا بر آن تئوری تحول و حرکت سیاسی انقلاب (به معنی بسیج توده ها برای مبارزه با سرمایه داری) در واقع بعد از افتادن قدرت دولتی بدست پرولتاریا در سطح ملی تمام میشود و وظیفه حزب کمونیست، بعد از گرفتن قدرت شروع بساختن و سازمان دادن اقتصاد است، که تا ساخته شدن سوسیالیسم در آن کشور ادامه خواهد داشت.

حالا اگر استدلال تئوریک هم کافی نباشد دیگر تجربه طعی انقلاب - بهای سوسیالیستی تا کنون نشان داده است که چنین تئوری یعنی ساختن سوسیالیسم در یک کشور فقط است*.

و هدف ما در اینجا بحث در اینباره نیست بلکه مقصود، درک استراتژی مبارزه ما تود پر تو آن تئوری است * همان تئوریک که گفتیم از دیدگاه این تئوری اصلی ترین تکلیف انقلابی که بعد از در دست گرفتن قدرت در پیش پای پرولتاریا قرار دارد، یعنی بالا بردن آگاهی سیاسی توده های پرولتاریا تا یک آگاهی انتزاعی سوسیالیستی واقعی

* مثال انحلال شورا های کارگری در شانگهای را در بالا آوردیم.

بسیار نظر بگیرید که چین هنوز موفق به صنعتی کردن واقعی کشور یا مثلاً اشتراکی کردن مزارع و یکپارچه کردن آنها نشده است و اصولاً سرعت رشد اقتصادی آن از زاین سرمایه داری کمتر بود.

و ادامه بسیج انقلابی آنها در سطح داخلی، و کمک سیاسی و مادی مداوم و شیوه دار به پرولتاریای کشورهای دیگر را از نظر دور میدارد. و فراموش نمیکند که دقیقاً بر اساس چنین درکی از وظائف انقلاب بود که بلشویکها، در اولین فرصت بعد از گرفتن قدرت بین الملل سوم را برای بسط دادن انقلاب و رهبری پرولتاریای کشورهای دیگر ایجاد کردند و بار سنگین تصور تئوریک و تثبیت مادی آنرا یک تنه بدوش گرفتند. حتی نهن در برنامه حزب بلشویک، که تدوین آن در سال ۱۹۱۹ تمام شد از انقلاب سوسیالیستی قریب الوقوع صحبت میکرد و در مقابل اعتراض یکی از بلشویکها که میگفت انقلاب ما اتفاق افتاده و قریب الوقوع نیست ماهیت جهانی انقلاب را یادآور میشد (نگاه کنید به کلیات جلد ۲۹ بحث در مورد برنامه درکنگره دم).

و یائنترتیب، این سازمان دادن انقلابی توده ها، نه تنها در سطح ملی بلکه در سطح بین المللی، حتی اگر به پیروزی رسیدن کوتاه مدت انقلاب در کشورهای دیگر هم منجر نشود، از نیروی انقلابی کارگران کشورهای دیگر بهترین تکیه گاه را برای دفاع از انقلاب پیروزمند خواهد ساخت. اکنون این یک واقعیت مسلم است که بلشویکها بدون سازمان دادن بین المللی سه و پشتیبانی پرولتاریای بین المللی نمی توانستند باقی بمانند.

ولی "تئوری سوسیالیسم در یک کشور اصلاً با انتزاعی سوسیالیسم تضادی عمیق دارد. چه اگر پرولتاریای هر کشوری قادر باشد با تکیه به نیروی خود به تنهایی سوسیالیسم را بسازد، دیگر انتزاعی سوسیالیسم و همبستگی پرولتاریای جهانی بشاید یک ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی، و جزئی لاینفک از پروسه انقلاب پرولتاری از بین میروید و صرفاً شکل یک وظیفه اخلاقی را بخود میبندد*.

در هر صورت، حزب کمونیست چین، از آنجا که ادامه بسیج انقلابی مستقل کارگران و دهقانان و ارتقاء سیاسی (مخصوصاً انتزاعی سوسیالیستی) آنها و دادن رهبری و کمک انقلابی شیوه دار به انقلابهای دیگر بمنظور دفاع از موجودیت و پیشبرد امر انقلاب را جزء لاینفک پروسه انقلابی و ضروری برای پیشبرد آن میدانست، این سازماندهی و بسیج را صرفاً جانی که برای گرفتن قدرت کافی بود، یعنی زیر کنترل مستقیم حزب انجام داد و حتی شوراها و ارگانهای دولتی مستقل را که خود کارگران ایجاد کرده بودند، بعد از ورود

ارتش سرخ به کن منحل کرد. استدلالش این بود که با وجود ارتش سرخ، دیگر وجود شوراها (یا بعبارت دیگر بسیج انقلابی کارگران) در چیست؟ در اثر همین عدم بسیج انقلابی مستقل طبقه کارگر و دهقانان فقیر، و کنترل بورکراتیک بر حرکات آنها بود که پروسه درگون ساختن روابط تولیدی (بعبارت مقاومت حاضر محافظه کار و متشکل بودن حاضر انقلابی برای در هم شکستن این مقاومت) در نیمه راه متوقف ماند. (مثلاً در کشوری در سطح مالکیت جمعی تعارضی ها * انتقال به مالکیت جمعی کمونها در عمل صورت نگرفته.)

ولی با هم اشتباه است که مسوولیت ماهیت بورکراتیک این تحولات را تماماً بر دوش ما تود بگذاریم * سرچشمه واقعی آنها در روابط بین چین و شوروی نهفته است * در واقع ما تود برای حفظ اتحاد با شوروی و اتکا اقتصادی و تکنیکی بعدی بر آن نه تنها تمام سیاستهای

* و این (درک اخلاقی) دقیقاً درکی است که ما تود استجا از انتزاعی سوسیالیسم دارند و جنبه لازم و ضروری (غیر اخلاقی) آنرا با ناسیونالیسم نالیسم یکسان میشناسند. مثلاً در مجله توده، ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور شماره ۲۱ میخوانیم:

"در خطوط عام انتزاعی سوسیالیسم پرولتاری از نظر احزاب مارکسیست لنینیست عارست از... خدیت با ما پرولتاریا از طریق آزاد کردن کشور خود از ستم و استثمار امپریالیسم [نه سرمایه داری]! در نظر بگیرید که دارد در مورد تمام - ل ها و نه صرفاً کشورهای همجانبه

بشیرید که دارد در مورد تمام - ل ها و نه صرفاً کشورهای همجانبه صحبت میکند!!! و کمک برادرانه و بی شائبه به خلقهای ستمدیده سر سرجهان... در واقع کمونیستها... بطور عمده از طریق مبارزه با این دشمنان مشترک در کشور خودی است که به وظیفه انتزاعی سوسیالیستی خود عمل میکنند... انقلاب کالای صادراتی نیست!"

تسلیم طلبانه استالین در سطح جهانی (خیانت بانقلاب یوسا ن انقلابی پوتام ، انقلاب یوسلاوی ، و تبدیل احزاب کمونیست اروپا به بزرگان دست نشانده بورژوازی ، عقب نشینی از ایران و خیانت به جنبشهای کردستان و آذربایجان و غیره و غیره) که او بعد از بدست آوردن اروپای شرقی در جنگ جهانی دوم در پیش گرفت ، پذیرفت بلکه بسیاری از سیاستهای او در مورد مسائل داخلی چین را هم قبول کرد .^{***} مثلاً در شرایطی که چین بر روی حرکت جوشان انقلابی کارگران و دهقانان شمار بود و زبون کومینتانگ از هر حیث آشکار شده بود و امکان داشت با سا- زمان دادن قیام انقلابی حساب شده ای قدرت را در دست گرفت مائو از جنگ داخلی برهیز کرد و سیاست ائتلاف با کومینتانگ را در پیش گرفت . علت آن چه بود ؟ مائو در مقاله اش " درباره مذاکرات صلح با کومینتانگ " مینویسد :

" اکنون که اتحاد شوروی ، تانژو ، و انگلستان جنگ داخلی را در چین تأیید نمیکنند ... ممکن است نقطه های اهریمنی برتجمعین چینی را بخاطر برانگیختن جنگ داخلی نقش پرآب ساخت " (منتخبات جلد ۴ ص ۶۸)

کنترل بورکراتیک برجیش کارگری و دهقانان فقیر برای جلوگیری از انفجار آنها ، دقیقاً در اثر پیروی از سیاستهای استالین (که با مشورت انگلستان و تانژو تصمیم گرفته میشد) اواناگ پرشوری بود . باین ترتیب مسوول اصلی انحطاط بورکراتیک شدید چین چیزی جز انحطاط بورکراتیک شوروی و سیاستهای استالین در آن دوره نبود . چون همانطور که تزهایی کنگره دوم کمینترن در مورد مساله ملی و ستعمراتی بیان میکند ، کشورهای مستعمره فقط با تکیه بر دولت شوها یا جنبش کارگری بون المللی میتوانند از مرحله سرمایه داری پیده و وارد ساختن سوسیالیزم شوند . و مائو راه حل اول را انتخاب کرد . دانش او از ماهیت دولت شوروی هنوز خیلی برای کامل شدن جای خالی داشت . وقایع بعدی این جای خالی را پر کرد .

باین ترتیب بهیچیکه مائو در تمام طول انقلاب به تهاجم علیه کومینتانگ دست نزد و آنقدر صبر کرد تا کومینتانگ خود از درون متلاشی شد .^{*}

با فرموله شدن سیاست همزیستی سالمت آمیز و پایان جنگ سرد (وقتی که تضاد جوشان و جنگ آفرین شوروی و آمریکا کم کم فرونشست و شوروی دیگر نیازی به چین برای دیپلماسی خود نداشت) انشعاب چین از شوروی اجتناب ناپذیر گشت . تنها راه دیگر قبول اثر بیستیم کامل شوروی بلند کشور های اروپای شرقی بود . بعد از انشعاب از شوروی (که ضربه دهنشالی بر چین بود) با منوی ماندن چین و در تنگنا قرار گرفتن آن لزوم تبلیغات و آفانگشگری انقلابی و بسیج انقلابی کارگران و دهقانان برای دفاع از موجودیت انقلاب خود را تحمیل کرد ، که البته بصورت خیلی عجولانه و نا هنجار و " ماورا " چینی انجام شد و به " انقلاب فرمگی " و تشنگی و رشد گروههای مائوئیستی در سراسر جهان انجامید . ولی همراه با کنار آمدن نیکسون با حزب کمونیست چین سیاستهای اپورتونیست جای شعارهای دهن پرکن و ماورا چپ را گرفت . همراه با آن انحطاط انقلاب چین هم آغاز شد . یا در نظر داشتن آن مظاهر مائو از ماهیت و پروسه انقلاب است که باید استرژتی او در دوران جنگ ضد ژاپنی را بررسی کرد .

^{**} البته مائو از ارتجای ترین و تسلیم طلبانه ترین جنبه سیاست استالین یعنی سیاست جبهه خلقی برید .

^{##} مقصود دوران پس از شکست ژاپن (۱۹۴۵ بعد) است . در این دوره کمونیستها که تنها قستهای عظیمی از چین را آزاد کرده بودند بلکه در توده های زحمتکش سایر نواحی چین هم صیقل آفشوند کرده بودند .

^{*} حتی بعد از متلاشی شدن کومینتانگ و افتادن قدرت بدست حزب کمونیست نیز استالین نخواست واقعتاً انقلاب را قبول کند . مثلاً در یک سخنرانی در دهم مارس ۱۹۵۸ ، بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی ، مائو گفت :

" انقلاب چین با حرکت در خلاف جهت اراده استالین بهیروزی رسد . شیطان اجنبی قلابی به خلق اجازه انقلاب کردن نمیداد ... وقتی انقلاب موفق شد استالین آنرا قلابی خواند .

بازرترین ویژگی استرژتی حزب کمونیست چین فرق فاشیون با سیاست سایر احزاب کمونیست بود که در آن دوران سیاست جبهه خلقی کنگره مفتح کمینترن را اتخاذ کرده بودند . تفاوت در این بود که خط مشی جبهه خلقی کمینترن مکتبی بود بر اتحاد احزاب کمونیست سوسیال دمکرات و بورژواهای مترقی " دریک جبهه ضد فاشیستی بخاطر مبارزه واحد جهت دفاع از دمکراسی در مقابل فاشیسم " سیاست که نتایج مصیبت آمیزی برای طبقه کارگر تمام کشورهایی که این سیاست را بکار بستند داشت . و بنا بر آن حزب کمونیست چین بهیاید با کومینتانگ دریک مبارزه ضد فاشیستی متحد میشد . ولی در عمل حزب کومونیست چین همواره استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود و استقلال کامل مناطق تحت نفوذ خود را حفظ کرد و مبارزه شدید خود بر علیه کومینتانگ را لحظه ای متوقف نکرد و اگرچه بدلاهی (که یکن از آنها وجود خط مشی کمینترن بود) مساله تشکیل یک جبهه مشترک با برنامه سیاسی مشترک (نه جبهه خلقی که با استقلال احزاب درونی شرکت کننده در آن مغایر بود) را مطرح کرد ولی این جبهه عملاً هیچوقت تشکیل نشد .^{*} دوران ۱۹۴۰ - ۱۹۳۷ دوران نزدیکترین همکاری بین دو حزب بود که دو حزب با هم برخی سازشها ، کسه استقلال حزب کمونیست را بخاطر میانداخت کردند ، ولی در رسال ۱۹۴۰ یا حمله شدید کومینتانگ به کمونیستها بمنظور مفهم کردن ارتش چهارم ، در همکاری با ژاپنها ، عملاً جبهه مشترک فقط در اسم موجود بود .

امری که مسلم است اینستکه این بریدن مائو ، و حزب کمونیست چین از خط مشی کمینترن نقش اساسی در پیروزی انقلاب بازی کرد ، چون اگر مائو ، بنا بر خط مشی کمینترن استقلال حزب کمونیست چین را فدای اتحاد با کومینتانگ میکرد ناپودیش در مقابل حملات کومینتانگ که در حملات خود به کمونیستها با ژاپنها متحد میشد خصی بود . هما- نظریکه در برخی نواحی که ارتش سرخ و حزب تحت نفوذ حاضر استالین نیست حزب بود (مخصوصاً وان مین) ، ائتلاف با کومینتانگ عملاً انجام شد و به قتل عام کامل کمونیستها انجامید . ریشه های این برش مائو از استرژتی کمینترن را پس باید بیشتر بررسی کرد ، چون در همانجا رموز پیروزی انقلاب سوم چین نهفته است . این بریدن صرفاً اساسی مفهمدن

اشکالات و اشتباهات استرژتی کمینترن از طرف مائو و رسیدن به نتایج صحیح تری بر این اساس نمیتوانست انجام شده باشد . برای مثال هنگام چنگرد دوره سوم کمینترن و سیاستهای ماورا چینی آنهم مائو با اشکالات این خط مشی و نتایج وحشتناک آن پی برد و بر اساس این درک در مقاله هم نوشت تحت عنوان " چگونگی تعیین تعلق طبقه فاسی در روستا " و " بحث درباره برخی مسائل مبارزه ارضی " (برای ولی نگاه کنید به منتخبات مائو جلد ۱ ، برای دی وی کتاب زیر

Li Ming - Jou

(The chinese Communist Land Struggle) ولی نتیجه چه بود ؟ بلوم پنجم کمیته مرکزی حزب این مقالات مائو را محکوم کرد ، او را از دفتر سیاسی (و در نتیجه از رهبری حزب) اخراج کرد (و این دویم باری بود که مائو بحلت مخالفت با مشی مسکواز رهبری اخراج میشد)

ولی در دوران مورد بحث ما ، با آنکه مائو خط مشی خود را که اختلافاتش با خط مشی کمینترن از دوران سوم هم بیشتر بود ، با روشی

^{*} البته حزب کمونیست پوتام هم استثنا . دیگری بود ولی حزب کمونیست پوتام ابتدا برای مدت چند سال سیاست جبهه خلقی را اتخاذ کرد و با " نفوذ الهای مترقی " و " بورژوازی ملی " و حتی " استعمار گران ضد فاشیست " وارد جبهه خلقی شد ولی با شروع آشکار شدن نتایج دهنشاک این سیاست فوراً تغییر جهت داده و خط جبهه خلقی را رها کرد و تشکیلات مخفی و نهزیهنی اش را احیا نمود .

^{*} مائو آنرا جبهه واحد مینامید ولی خواهیم دید که ماخیت آن با آنچه که در تزهایی کمینترن تحت عنوان جبهه واحد آمده فرق داشت .

زیاد در طی مقالات مختلفی (تمام مقالاتی که از ۱۹۳۵ بعد نوشته) مطرح کرده بود، عین العمل مسکو (پهرون حلقه بگوش آن در داخل حزب یا بقول مائو دکامونیستها) کاملاً برعکس بود. در اواخر سال ۱۹۳۷ هواپیمائی از مسکو رسید که علاوه بر آوردن تجهیزات نظامی زیادی (فرستاده بهیم و اسلحه ضد هوایی) این خبر را نیز با خود آورده بود. که مسکو، با وجود آنکه انتقاداتی بر دید غیرانترناسیونالیستی و امپریالیسم مائو دارد ولی او را بعنوان رهبری چین و چوای حزب کمونیست چین میشناسد و معتقد است که باید خط مشی او تعقیب شود! *

ظن این تغییر سیاست مسکو، یعنی پذیرفتن خط مشی مخالف با شی خدوش و همراه با آن رساندن کمک مادی بحزب "مرد"، ککهای که ادامه هم یافتند، در چیست؟
 خود مائو در مقاله ای تحت عنوان "اوضاع و وظایف پس از سقوط شانگهای و تایوان" غل پیش بینی خود مبنی بر ادامه برهمنیت آمیز مبارزه خلق چین بر علیه ژاپنی ها را اینطور جمع بندی میکند:
 "اگر از روی اوضاع کنونی قضاوت کنیم، عوامل داخلی و بین المللی که مانع چهره شدن تسلیم طلبی است تفوق دارد. این عوامل عبارتند از: با فشاری ژاپن برای تحت انقیاد در آوردن چین که چاره دیگری برای چین جز تسلیم به جنگ باقی نماند، وجود حزب کمونیست و ارتش هشتم، اراده خلق چین، اراده اکثریت اعضاء کمیونستانگ، و اطمینان انگلستان، آمریکا و فرانسه از اینکه تسلیم طلبی کمیونستانگ به منافع آنها لطمه وارد آورد، وجود اتحاد شوروی و سیاست او مبنی بر کمک به چین، امیدهای عینی خلق چین به اتحاد شوروی [این امیدها بی سبب نخواهد بود] و غیره"

(منتخبات، جلد ۲، ص ۸۹ تأکید از ماست)

یعنی بجز اراده خلق، عواملی که مائو روی آنها حساب میکرد عوامل بین المللی بودند مبنی بر تسلیم طلبی کمیونستانگ و در خطر افتادن منافع بین المللی انگلستان و فرانسه از این تسلیم طلبی. ولی باید دانست که این تسلیم طلبی بیشتر از همه منافع اتحاد شوروی را بخطر میانداخت. پیروزی فاشیستهای ژاپن بر چین و حمله متعاقب آنها به شوروی، در زمانیکه شوروی از طرف دیگر مورد حمله فاشیستهای آلمان بود، خطری بود که نبعثد آنها کوچک شمرد. و باین ترتیب در جنگ جهانی دوم فقط شوروی بود که به چین کمک نظامی میکرد و نه انگلستان و آمریکا. البته اکثریت مطلق این ککها، همانک با سیاستهای خائفانه استالین در سطح جهانی به کمیونستانگ داده میشد نه به حزب کمونیست (ملاحظه کنید که در مقاله، مائو میگوید تصمیم شوروی مبنی بر کمک به چین نه به حزب کمونیست) در واقع بعد از عقد پیمان عدم تجاوز بین دو کشور در اوت ۱۹۳۷ استالین معادل ۳۰۰ میلیون دلار کمک و ۵۰۰ مائو روس در اختیار ناسیونالیستها گذاشت در حالیکه کمیونستانگ کاملاً از این کمک بی بهره ماندند. و این مساله باعث اعتراض شدید مائو و درخواست او از مسکو شد که پاسخ بدهند اگر آنهمه کمک را میشد به چنان گای چک داد پس چرا سهم کوچکی از آن نصیب ما نشد؟

ولی باید در نظر گرفت که کمک گرفتن چنان گای چک از شوروی باعث ایجاد تعهداتی از طرف او میشد. مثلاً دفاع در مقابل حمله ژاپن، مثلاً دیگر نتوانست طناً با ژاپنیها بر علیه حزب کمونیست متحد شود و

* رساله تضاد مائو یکی از مهمترین سندهای او در رد "دکامونیستها" (پخوانید استالینیستها) است که البته جای بحث آن در این مقاله نیست *

** جالب توجه است که دو بر همین دوران (سال ۱۹۳۹) بود که هوشی مین هم به ویتنام بر میگردد، و جبهه خلقی را منحل میکند و جبهه پیتین را تشکیل میدهد *

از این قهبل * وجود مشاوری نظامی شوروی هم این مساله را تشدید میکرد (بقول مائو مانع چهره شدن تسلیم طلبی بود) * از طرف دیسگر شوروی بیشتر و بیشتر در میافت که در جنگ ضد ژاپنی بیشتر بایست روی حزب کمونیست تکیه کند تا کمیونستانگ * و این باعث تقویت حزب کمونیست و تضعیف کمیونستانگ میشد * عامل دیگری که در همین جهت در کار بود، همانطور که گفتیم، حاد شدن مساله ملی، غلبان جنبش ناسیونالیستی بر ضد ژاپن و در تضاد آمدن این جنبشها با سیاست تسلیم طلبانه کمیونستانگ و پیدا شدن گرایشات ناسیونالیست رادیکالتر از چنان گای چک در کمیونستانگ و در نتیجه تشدید تضاد های درونی کمیونستانگ بود *

استراتژی مائو در دوران جنگ ضد ژاپنی متکی بود بر:
 ۱- استفاده ماکزیم از تضاد حاد شده بین شوروی و فاشیسم برای حفظ استقلال خود *
 ۲- استفاده از تمام عوامل بالا برای تضعیف کمیونستانگ و قوی کردن حزب کمونیست *

او اینکار را چگونه انجام داد و تا چه حد در آن موفق بود؟
 تاکنیکی که مائو بدین منظور بکار برد تاکنیک جبهه واحد بود یعنی تاکنیک استفاده از گرایش خوده ها بسمت وحدت در جنگ ضد ژاپنی برای کشاندن کمیونستانگ در میدان عمل و افشا کردن آن *
 تاکنیک جبهه واحد برای اولین بار بطور صریح در کنگره چهارم کمیونتن فرموله شد. هدف از فرموله کردن آن روشن کردن رابطه بین احزاب کمونیست و سوسیال دمکرات و در کشورهای استعمار زده بین احزاب کمونیست و سازمانهای ناسیونالیست بود. پایه بحث بطور کلی این بود که در شرایطی که بحران اجتماعی، تبلیغات کمیونستانگ، و نقش مؤثر کمیونستانگ در میدان عمل، امکان حملات افترائی سوسیالیستها (ناسیونالیستها) بر ضد کمیونستانگ، و سازمان دادن توده ها برای حملات متشکل ضد کمونیستی، را از بین برده و ثانیاً تهاجم تجار و کارخانه بهره‌روزی (امپریالیزم) در آگاهی توده ها احتیاج به عمل و مبارزه مشترک را بیدار کرده، کمیونستانگ نباید منافع حزبی خود را مانع وحدت عمل پرولتاریا (خلق مستعبد) قرار دهند، بلکه باید برعکس با در نظر گرفتن عوامل ذیل

الف- ایجاد شدن گرایش بسمت وحدت در توده ها بعلمت تهاجم سرمایه داری (امپریالیزم)
 ب- اینکه توده هائی که تازه وارد عمل و سیاست شده اند (و تعداد این طور افراد در دوران آغاز بحران خیلی زیاد است) خود میخواهند ارزش راه حلهای رفیستی را در عمل بسنجند *
 ج- ده ای از مبارزان قدیمی خود هنوز از اوامام رفیستس (ناسیونالیست) رها نشده اند
 د- تزلزل و تسلیم طلبی رفیستها (ناسیونالیستها) در مقابل سرمایه داری (امپریالیزم)
 نگذارند رفیستها (ناسیونالیستها) با دادن شعار وحدت آنها را مزوری کنند بلکه باید خود، تحت شعار وحدت، مبارزه منطقی را برای کشاندن رفیستها (ناسیونالیستها) به میدان عمل مشترک و افشای تزلزل آنها آغاز کنند * و در این پروسه هرچه بیشتر پایه توده ده ای آنها را جلب کنند *
 ولی، بنا بر تئزهای کمیونتن، شرط اکید این وحدت و مبارزه ضد سرمایه داری (امپریالیزم) مشترک حفظ کامل استقلال حزب کمونیست و آزادی مطلق آن برای تبلیغ و آغاشگری حول نظرات مخصوص خودش و انعقاد از احزاب و تشکیلات دیگر شرکت کننده در جبهه، حتی هنگام انجام عمل مشترک، بود * X

* حتی در مرحله ای (۴۰-۱۹۳۷) در مقابل سازش حزب کمونیست ککهای مالی کمی هم به حزب کرد *

X برای مطالعه مفصلتر این مساله به تئزهای مربوطه جبهه واحد کنگره چهارم کمیونتن، که ترجمه شان در همین شماره کند و نگاه آورده است نگاه کنید * کند و کاو

حالا قبل از آنکه به بحث بیشتر تئوری جبهه واحد بپردازیم در همین مرحله اول تفاوت فاحش بین مفهوم کمینتن از جبهه واحد و مفهوم مائو از آن بچشم میخورد. شرایطی که تحت آن مائو شعار جبهه واحد را داد (که در بالا آوردیم) دقیقاً در چارچوبی که کمینتن ترسیم کرده (و در بالا آوردیم) میگردد. یعنی اولاً کمینتتها در اثر مبارزات سابق خود (که غیرمکنات کارهای استالین از مو- قیتهای قابل ملاحظه ای هم برخوردار بود) اعماری در میان توده ها بدست آورده بودند و ثانیاً با حمله امپریالیزم ژاپن و غلبان جنبش یا- سیمونالیستی مقاومت ساله وحدت جبهه ضد امپریالیستی در دستور روز بود. و کمینتانگ هم بعلمت وجود کمینتتها و تضاد هایش بسا اقتضای سیاسی از توده های غیر کمینست در مبارزه ضد ژاپنی تزلزل

نشان میداد. در چنین شرایطی تاکتیک جبهه واحد تاکتیک صحیحی بود. ولی طلی که مائو برای پیش کشیدن این تاکتیک ارائه داده و در مقالاتش ساخته و پرداخته کاملاً با دلائلی که در بالا آوردیم متفاوت است. یعنی برای مائو مطرح کردن تاکتیک جبهه واحد نه بعلمت گرایش شدید توده های ضد امپریالیست بسعت وحدت بلکه بسه این علت بوده که جمله ژاپن اصولاً تضاد بین طبقات مختلف چین را فری کرده (بطور موقتی تقریباً بین برده) * و از آنجا که تضاد عده اکنون تضاد بین خلق چین و امپریالیزم ژاپن است تضاد های طبقاتی تحت الشعاع آن قرار میگیرند و باید تابع آن قرار داده شود. و باین ترتیب طبقات (ملاحظه کنید که ساله جبهه واحد ساله وحدت زحمتکشان بود نه طبقات) مختلف چین میتوانند با هم وحدت کرده متحد آهواره کنند. یک بررسی سطحی نظرات کنگره های کمینتن در مورد ساله ملی و استعماری نشان میدهد که این مفاهیم اصولاً با یلشویزم بیگانه اند. چون از نقطه نظر یلشویزم مبارزات کارگران پهنروازی در این کشورها روز بروز از هم دورتر شده و بیشتر فا- صله میگردند *

در کشورهای مستعبدیده و جنبش وجود دارند که هر روز بیشتر و بیشتر از هم فاصله میگیرند. یکی جنبش پهنروازی دکراتیک ملی است که برنامه اش استقلال سیاسی پهنروازی است؛ دیگری جنبش کارگران و دهقانان فقیر و از همه جا بیخبر؛ برای رهائی آنها از بیخ هر نوع استعمار *

فرق این دو مفهوم از تاکتیک جبهه واحد در عمل اینست که اولی سعی در افزایش هرچه بیشتر رهبری ناسیمونالیستی برای جدا کردن پایه های توده ای آن (که از لحاظ طبقاتی به طبقات فقیر و زحمتکش تعلق دارند) و جلبشان به حزب کمینست میکند و دیگری بعلاوه این کار بخواهد با سرپوش گذاشتن بر مبارزه طبقاتی حتی بخشی از اقتضای "تئوری پهنروازی (بواژه استالینی "پهنروازی ملی") را هم بطرف خود بکشد و با آن وحدت کند. در این نه تنها افشا- گری خود را ضعیف میکند بلکه در برخی موارد (و این موارد کم نبودند) اصولاً معیارهای طبقاتی را کنار گذاشته - صرفاً با تکیه بر ناسیمونالیزم (نه افشا و تفتیح آن!) سازماندهی و عضوگیری میکند *

اینکه مائو در مراحل اول جنگ ضد ژاپنی چنین اوامری را در سر میبرداند از آنجا روشن میشود که او بعد از مشاهده گرایشات بسعت وحدت و ناسیمونالیستی توده ها در مبارزه ضد ژاپنی (غلبان جنبش ناسیمونالیستی)، و پیدا شدن آثاری از همین گرایشات در داخل کمینتانگ، و مخالفت رهبری کمینتانگ با آن (تحت شعار اول صلح داخلی بعد مقاومت) و انتقاداتی که بر این اساس بر رهبری کمینتانگ

* در هر صورت باید دقت نظر داشت که این مفهوم با همه اشکالاتش با مفهوم تسلیم طلبانه جبهه خلقی استالین فرق کیفی دارد. چون استقلال حزب را فدای وحدت با سازمان ناسیمونالیست نمیکند.

* اصولاً یکی از دلائلی که او رساله تضاد را نوشت ثابت کردن این مطلب بود. چه کوشش مذبحانه ای!

وارد شد. مائو؛ بر اساس تئوری تضاد خود این نتیجه رسید که در کمینتانگ اشعاع خواهد شد و جناح پهنروازی ملی با کمینتتها وحدت خواهد کرد *

"پهنروازی ملی ساله یغرنجی را پیش میآورد. این طبقه در انقلاب ۱۹۲۷ - ۱۹۲۴ شرکت کرد. ولی بعد از آتش این انقلاب به وحشت افتاد و به اردوی دشمن خلق - بدار و دسته چیان کای چک - پیوست. ساله بر سر آست که آیا امکان دارد پهنروازی در اوضاع و احوال کنونی تغییر کند؟ بنظر ما امکان دارد."

و چند صفحه بعد "باین جهت ما تاکید میکنیم که در لحظات حساس بحران ملی در درون اردوی کمینتانگ اشعاعاتی روی خواهد داد. چنین اشعاعاتی در تزلزلات پهنروازی ملی و... تظاهر میگردند (مختصات، جلد ۱، در باره تاکتیکهای مبارزه بر طبقه امپری- یالیزم ژاپن)

باین ترتیب هدف مائو از جبهه واحد صرفاً تحقق وحدت مبارزه علی توده ها و افزایش کمینتانگ در این عمل مشترک نبود بلکه در عمل تصور کشاندن بخش "تئوری پهنروازی" را بسعت خود و انقلاب در سری - پروتاند. احتیاج به گفتن ندارد که این تصور از مفهوم او از انقلاب (مفهوم استالینیستی) سرچشمه میگردد. یعنی چون او انقلاب را دکراتیک میدانست؛ که پهنروازی ملی هم در آن شرکت میکند طبیعی

است که تصور میکرد در مرحله ای به اردوگاه او خواهد پیوست. باین ترتیب مائو از اصل اساسی تاکتیک جبهه واحد که انتقاد بیرحمانه و شدید در حین عمل مشترک است بدور ماند و بر خلاف تاکیدات تزه های کنگره چهارم کمینتن دایر بر استقلال تام برنامه ای حزب کم- نیست و لزوم تبلیغات کمینستی و انتقاد شدید از ناسیمونالیزم در حین عمل مشترک، دست نه برخی سازشهای غیر اصولی زد. از جمله قبول جلوگیری از ایجاد شوراها، انحلال حکومت های شورائی در مناطق آزاد شده، تغییر اسم ارتش سرخ به ارتش ملی و حتی عوض کردن یو- نیفرم های ارتش سرخ و پوشاندن یونیفرمهای ارتش ملی بر سر سزای انقلابی و حتی علم کردن تصاویر سون یات سن و چیان کای چک در راس ارتش سرخ و غیره. با این فرم سازشهای غیر اصولی شاید مائو خیال داشت بعضی تحقق دادن وحدت توده ها به وحدت رهبری هم تحقق دهد. در هر صورت جریان عمل خیلی زود این اوامری را در هم شکست. در بهار سال ۱۹۴۱ همراه با دویم حمله وسیع ضد کمینستی کمینتانگ در همکاری با ژاپنی ها برای معدوم کردن لشکر چهارم (یکی از دو ارتش مهم کمینتتها) هرگونه امکان همکاری برنامه ای بین رهبری دو

* در مرحله ای حتی چند ژنرال کمینتانگ چیان کای چک را دستگیر و برای مدتی زندانی کردند. البته کسی نعداند که کمینتتها در این واقعه دست داشتند یا نه *

* این اصل بر این پایه قرار دارد که عمل مشترک را کمینتتها فقط برای تحقق نیاز به وحدت در مورد مسائل حاد مبارزه طبقاتی که اجاشان احتیاج به فعالیت مشترک پهنروازی دارد انجام میدهند. ولی این بهیچوجه معنی هیچگونه سازش برنامه ای با برنامه های غیر یلشویکی نیست. مخصوصاً هنگام عمل مشترک باید تاکید شود که برچجهما، شعارها، و سایر اختلافات کمینتتها با دیگران بهیچوجه نامرعی نگردد. ولی مائو، همانطور که در بالا آمد، نه تنها دست بیرخی سازشها در اصول، و سازشهای برنامه ای زد، بلکه برای جلب بیشتر انضا در بعضی مناطق سطح برنامه خود را تا سطح نا- سیمونالیزم صرف پائین آورده، صرفاً بر اساس ناسیمونالیزم رادیکال در مقابل ژاپن، سازماندهی و عضوگیری میکرد. این ساله بعدها اشکالات زیادی برای حزب بوجود آورد و همانطور که گفتیم مخرجه برآه انداختن جنبشهای اصلاحی متعدد در برای تصفیه عناصر نامناسب شد *

حزب از بین رفت *

ولی سبب خسارات و ضررهائی که این نوع وحدت (چه ضررهائی مالی و چه جانی) در برداشت مستقیماً بعهدہ ما فهم استالینستی وحدت (یعنی نسبت ببلوک متحد بین دو رهبری) است *
ولی مائو اگرچه تئورسین خوبی نبود ولی یک رهبر انقلابی طراز اول بود و میتوانست از واقعیت درس بگیرد و این درسها را باجسرا بگذارد * یعنی استراتژی و سازماندهی او طوری نبود که بگسازد اشتباهات تئوریک به شکستهای فاجعه آیز بیانجامد * بعد از بهار ۱۹۴۰ عیلا همکاری برنامه ای و سازشکارانه ما بین دو حزب پایان یافت و تاکتیک جبهه واحد بر مبنای صحیح قرار گرفت * کوشش برای جلب افساری از رهبری جای خود را به انتقاد از و مبارزه شدید سیاسی نظامی یا کومینتانگ داد * و مبارزه و انتقاد ، تحت لوای وحدت تاکتیک جبهه واحد را وارد مجاری صحیح خود کرد * نتیجه پرشر این تاکتیک چنان بود که در بهار سال ۱۹۴۵ ، بعد از شروع عقب نشینی ژاپن ، حزب کومینت دارای ۱۰۰۰۰/۰۰۰ نفر عضو ، یک ارتش ۹۱۰۰۰/۰۰۰ نفری ، ۲۰۰۰۰/۰۰۰ نفر چریک توده ای بوده ، مناطق وسیعی به جمعیت ۱۰۰۰۰/۰۰۰ نفر (کمی کمتر از وسیع جمعیت چین) را آزاد کرده بود * و برای جنگ داخلی که در پیش بود آمادگی کامل داشت *

از بهار سال ۱۹۴۵ ، یعنی آغاز عقب نشینی ژاپن ، حزب کومینت وارد دوره نوینی از مبارزه شد * یعنی دورانی که جنگ ضد ژاپنی پایان یافته و تاکتیک جبهه واحد کم کم پایه مادی خود را از دست میداد و مساله تعیین دولت و حکومت چین در دستور روز قرار داشت * چه کسی از شرعات پیروزی بر ژاپن بهره خواهد برد ؟ توده زحمتکش یا بورژوازی و امپریالیزم *

در یافتن جواب صحیح مائو روی داد و تئوری انقلاب لاینقطع در تئوری انقلاب دمکراتیک نوین مائو روی داد و تئوری انقلاب لاینقطع فرموله شد * و ریشه این تحولات چیزی بجز شکست تئوری انقلاب دمکراتیک نوین و بلوک چهار طبقه نبود * بنا بر آن تئوری ، حکومت انقلابی ، که کار اصلاحات دمکراتیک و انقلابی در چین را مبیامت بعهدہ میگرفت ، حکومت ائتلافی بلوک چهار طبقه بود * بر اساس همین تئوری بود که بعد از عقب نشینی ژاپن مائو شروع بمبارزه برای تشکیل حکومت ائتلافی با کومینتانگ و سایر سازمانها و احزاب دمکراتیک کرد * و معتقد بود که انجام اصلاحات اجتماعی اقتصادی لازم بعد از تشکیل این حکومت دمکراتیک ائتلافی شروع خواهد شد * ولی عقب نشینی کومینتانگ در مقابل پیشنهادات مائو در مورد ماهیت حکومت ائتلافی و وظایف آن ، و شروع جنگ داخلی از طرف چیان کای چک ، آن تئوری و نتایج علی آترا برای همیشه متلاشی کرد و ثابت کرد که تنها کوشش که میتواند وظیفه انجام اصلاحات دمکراتیک در چین را بعهدہ بگیرد حکومتی است که بر ارگانها و سازمانهای مستقل توده ای متکی است و فقط میتواند حاصل متلاشی شدن دستگاه دولتی سابق باشد *

مائو این تجربیات را در مقاله اش " درباره دیکتاتوری دمکراتیک خلق اینطور فرموله کرد :

" تجزیه ایکه در طی آن چهل سال و این بیست و هشت سال اندوخته شد نشان میدهد که چینی ها یا در کنار امپریالیزم قرار می گیرند یا در کنار سوسیالیزم * استثنائی در میان نیست * بر دو اسب نمیتوان سواری کرد * راه سومی وجود ندارد *"

و نتیجه میگردد :

" تجزیه ما را میتوان در یک نکته خلاصه کرد : دیکتاتوری دمکراتیک خلق بر مبنای طبقه کارگر (با واسطه حزب کومینت) مبتنی بر اتحاد کارگران و دهقانان * این دیکتاتوری باید با نیروهای انقلابی بین المللی متحد گردد *"

و بر این اساس گذار از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را مطرح میکند *

این تئوری در عمل بدین معنی بود که حزب باید بر سازمانهای مستقل دهقانان فقیر ، تقسیم اراضی با تکیه بر این سازمانها (نه با تکیه بر ارتش یک حکومت ائتلافی) و شکل دادن طبقه کارگر و سازما - نهایی طبقه کارگر تکیه کند * و دقیقاً مبارزه برای بوجود آوردن سازمانهای مستقل دهقانان فقیر و انجام اصلاحات ارضی بر مبنای آن

و شروع کار و سازمان دهی در طبقه کارگر ، کار اساسی حزب از سال ۱۹۴۶ با منظر بود * شروع اصلاحات ارضی و برخاست جنبش نوین دهقانی که بدنبال داشت حمله نهائی و دیوانه وار چیان کای چک بر علیه مناطق آزاد شده و جنبش انقلابی را برانگیخت * این حمله آخرین حرکت سیاسی او بود * مانند شععی که قبل از خاموش شدن به ناگاه ملتهد میشد و بسردی میگراید * واضح بود که برای او که از هر طرف ، چه بیرون و چه درون ، با یورش قدرتمند انقلاب روبرو بود راهی بجز نابودی باقی نمانده بود * جمهوری توده ای چین بسرو دیوانه های ارتش و دولت ضد انقلاب بنیان گرفت * اعلام استقرار آن نقطه عطفی در تاریخ انقلاب جهانی و سوسیالیزم بود *

در خاتمه بد نیست بطور کوتاه نتایج مقاله را در مورد سؤالی که در اول آن مطرح کردم جمع بندی کنم *

۱- انقلاب چین با تکیه حزب کومینت بر خرد و بورژوازی (بطور عده) بر دهقانان صورت گرفت * برای سازمان دادن یک مبارزه طولانی بر آن پایه حزب کومینت احتیاج بیک ارتش منظم داشت (حالتی که مثلاً در روسیه وجود نداشت) در آنجا ارتش انقلابی در اثر تبلیغ در ارتش بورژوا و کساندن آن بطرف انقلاب ، و سازمان دادن ارتش بعد از انقلاب بوجود آمد * این امر باعث انکاه حزب کومینت بر شوروی برای بقا سازمانهای انقلابی بود *

۲- حاد شدن تضاد شوروی و فاشیزم باعث انکاه متقابل شوروی بر حزب کومینت چین در مبارزه بر علیه فاشیزم بود * این انکاه باعث مستغف شدن نسبی حزب کومینت چین گشت و آنرا قادر ساخت طیرم سیاست مسکو کاملاً در مخالفت با آن بورژوازی را سرنگون کند و قدرت را در دست گیرد *

۳- بعد از در دست گرفتن قدرت و شروع شدن ساختن اقتصاد انکاه اقتصادی بر شوروی به انکاه نظامی اضافه شد * تا وقتی که تضاد نشدید بین امپریالیزم و شوروی بصورت امکان وقوع جنگ مجدد موجود بود (تا پایان دوران جنگ سرد) بورکراسی چین غیرمغ انکاه اقتصادی بر شوروی میتوانست استقلال خود را حفظ کرده و از منافع خود نیز دفاع کند *

۴- پایان دوران جنگ سرد و شروع دوران همزیستی مسالمت آمیز و " تشنج زدائی " پایه های این دیالکتیک انکاه و استقلال را از بین برد * برای بورکراسی چین در راه بهتر نمانده بود ، یا تابع کردن کامل منافعش به منافع بورکراسی مسکو یا بریدن کامل از شوروی *

۵- انشعاب بین چین و شوروی ، که مسوول عده آن سیاستهای خود شجف بود - با این معنی بود که راه اول بروی جمهوری توده ای چین مسدود شده * قطع روابط اقتصادی با چین و برگرداندن تمام کار - شناسان روس ، که در ساختن صنایع چین فعال بودند ، از در راه سیاست همزیستی مسالمت آمیز) یکی از کیفیتین و جنبه های آمیزترین اعمال بورکراسی شوروی در تمام دوران وجودش بود * پروژه های عظیم صنعتی و ساختمانی در چین (که در آنها مقدار زیادی از بودجه مملکت فقیری سرمایه گذاری شده بود) ناگهان در میان زمین و هوا نیمه گاره ماندند * ماشین آلات نصب شده شروع به زنگ زدن کردند و طبیعتاً کارگر که در ساختن آن صنایع فعال بودند بهنگار شده ناچار به مهاجرت کردن به دهات خود شدند * برای مملکت فقیر و فلاحتی این ضربه واقعاً گریح کننده بود * در اثر عوارض آن بود که مائو سهامت (تخلی و عملاً ارتجاعی) خود یعنی انکاه بخود را فرموله کرد *

بقیه در صفحه ۲۲

* این سیاست تا آنجا که بمعنی استقلال از بورژوازی و بورکراسی کشورهای دیگر است کاملاً صحیح است * ولی تا آنجا که شامل استقلال از توده های زحمتکش کشورهای دیگر میشود ارتجاعی و ناقصی است - سوسیالیزم پرولتری است *

بقیه ارزیابی انقلاب چین

مانده فقیر و دهقانی، با اتکال بر خود نمیشود. سوسیالیسم ساختار []
سفر نیکسون به چین نقطه عطفی در این حرکت بود. این حرکت ناچاراً
همگام بود با قوی شدن جناحهای اپورتونیستی در حزب و اپورتونیست تر
شدن روزافزون سیاست خارجی چین. و ناصر

۷ - سیاست اتکال بخود. مانو در عمل پایه ای نداشت و ندارد. بعد
از بنیدن از شوروی (در حالی که چین فاقد یک سیاست انقلابی
جهانی، مانند سیاستهای کمیتن در دوران چهار سال اول
تاسیس آن بود) حرکت آن بسعت امپریالیزم اجتناب ناپذیر بود (چین،
بعد از همه این حرفها، ناچار هم قبول کنیم بر پایه یک اقتصاد عقب